

بنویس بانو

607-445

سیرا
یزدالمیر



5
9
1
5

BENEVIS-BANOO



سید یاسر یزدانی

نام	سید یاسر
نام خانوادگی	یزدانی
آدرس فضای مجازی	Instagram.com/yaser.yazdani
ملیت	ایرانی
زاده	گرگان

مشخصات کتاب

نام کتاب	بنویس بانو
پدیدآورنده	سید یاسر یزدانی
تعداد اشعار در این مجموعه	۳۹ شعر
شماره کتاب	۵۹۱۵
شماره ثبتی	۶۰۷-۴۴۵
ثبت شده در	www.sherzar.ir
تاریخ ثبت	۱۴۰۰/۰۸/۲۴



لیست اشعار

۶ ص	۱- شروع ناب
۷ ص	۲- ساقی
۹ ص	۳- میدونم
۱۱ ص	۴- بهار خانوم
۱۳ ص	۵- نیایش
۱۴ ص	۶- دلبر شیرین زبان
۱۵ ص	۷- مهربونم
۱۸ ص	۸- دل من
۲۰ ص	۹- فصل سبز
۲۲ ص	۱۰- جون دلم
۲۴ ص	۱۱- خودت میدونی
۲۶ ص	۱۲- چراغ قرمزها
۲۸ ص	۱۳- نسل نور
۲۹ ص	۱۴- میدونم یه روزی به تو میرسم
۳۱ ص	۱۵- رفیق نیمه راه
۳۲ ص	۱۶- تکرار من تویی
۳۴ ص	۱۷- گلبانو
۳۵ ص	۱۸- سپیده
۳۷ ص	۱۹- انتشار درد
۳۸ ص	۲۰- بیداد یک خاطره



سید یاسر یزدانی

ص ۴۰	۲۱- خوش خیال
ص ۴۳	۲۲- کلید رهایی
ص ۴۵	۲۳- شکست بی شکست
ص ۴۷	۲۴- چشم به راه
ص ۵۰	۲۵- بسه دیگه التماس
ص ۵۲	۲۶- به تو می بالم
ص ۵۴	۲۷- سرنوشت
ص ۵۵	۲۸- دلم میخواد
ص ۵۷	۲۹- چتر
ص ۵۹	۳۰- زندگی کن با من
ص ۶۱	۳۱- خسته از ...
ص ۶۲	۳۲- ناکام
ص ۶۳	۳۳- مافوق تصور
ص ۶۴	۳۴- لاک غلط گیر
ص ۶۵	۳۵- غمی جاودانی
ص ۶۶	۳۶- کلاغ پر
ص ۶۸	۳۷- صنم خانوم
ص ۷۰	۳۸- انگاری
ص ۷۲	۳۹- بنویس بانو



شروع ناب

تو این روزا هَمَش دِلَم
می خواد بیام به دیدنت
به یادِ اون روزای خوش
دوباره باز ببینمت
هَم دیدیم گِله نَکُن
حَرفِ قدیمارو نَزَن
جای تو اینجا خالیه
دِل از گذشته ها بَکُن
خیلی بدی کردم به تو
اما حالا پَشیمونَم
حالا می فَهَمَم که بی تو
نمیشه زنده بَمونَم
هر جور می خوای تلافی کُن
اما تَهش بَبَخش مَنُ



راهتُ اَزَمِ جِدا نَکُن
نگو: دیگه نه من، نه تو
فقط یه فُرصَتِ دیگه
بِهَمِ بده تا ببینی
که قصری از عشق می سازم
تا تو رو تَخْتِشِ بِشینی
من دیگه کُشتم تو خودم
اونُ که باتو بد می کرد
این جادویِ عشقِ تو بود
که اینجوری مُعجزه کرد
این من تازه رو ببین
که زشتی هامُ خط زدم
انگاری اَصْلَنِ نبودم
تازه به دُنیا اومدم
برای یک شروعِ ناب
فقط اشاره تُ می خوام
بگو "آره" تا بَبَرَمِ
تو رو به قَصْرِ قَصه هام



ساقی

منتظرِ ساغرِ و پیمونه ام
دلداده ی باده ی میخونه ام
می به دلِ ساغرِ و پیمونه کُن
شعله بزَن برِ دلِ دیوونه ام

مست و بی قرارم

ببین چه حالی دارم

ساقی نرو از برِ من بمون کنارم
تا دمِ صبح می بزَنم این بشه کارم

ساقی بده جامی؛ به هنگامی؛ که لبِ وا می کُنم
چشمم به دستِ توست؛ به آرامی؛ تماشا می کُنم

دلِ کندم از دنیا؛ تویی حالا؛ امیدِ آخرم
پیمونه رو پُر کُن؛ که این مستی؛ نیفته از سرم

مست و بی قرارم

ببین چه حالی دارم



سید یاسر یزدانی

ساقی نرو از بر من بمون کنارم
تا دم صبح می بزَنَم این بشه کارم



میدونم

می دونم برای من یه دنیا گفتنی داری
واسه من تموم عمر حرف شنیدنی داری
اینقده شیرینه حرفات توی شب های سیا
که آدم رو می بره تو وادی روشنیا
با تو در جاده ی نوره فکر و قلب و روح من
بگو که اول راهیم، حرف آخر نزن
من فقط دلم می خواد بشنوم حرفای تورو
چیزی رو نمی شنون گوشام به جز صدای تو
همه ی تنم میشه گوش! وقتی که حرف می زنی
من می شم ساکت و خاموش، ای همه شنیدنی
وقتی که حرف می زنی، سکوت دوره می کنم
خیره می شم به لبات، یاد ستاره می کنم
من می شم پرنده یی، پر در میارم می پرَم
بار سنگین غم روی زمین جا می دارم



سید یاسر یزدانی

تویِ عالمِ خیالِ یه خورشیدِ دیگه می شم
به زمین و هر چی که رویِ اونه نور می پاشم
اسم شب رو از تو دفترِ زَمونِ خط می زنم
با نگاهم به دلِ اون رنگِ حسرت می زنم
حرفای تو رختِ امید به تنم می پوشونه
خالقِ آرامشه، وقتی دلم پریشونه
من از شب می گیره، به دستِ شطّ نور می ده
در شبِ صدای تو، رنگ از رخِ شب پریده



بهار خانوم

بهار خانوم از راه بیا؛ شادی بیار دوباره
نشسته دل چشم انتظار؛ بدجوری بی قراره
چه رنگِ سبز بهت میاد؛ بپوش بیا سرِ قرار
تا همه ی دنیا بگن، چه خوشگله پیرهَن یار
دلَم می خواد تو دلِ تو، آواز عشقُ سر بدم
هر چی که غم تو دلمه، دونه به دونه پر بدم
بهار خانوم از راه بیا؛ شادی بیار دوباره
نشسته دل چشم انتظار؛ بدجوری بی قراره
به دنیا طعنه می زنن؛ سه فصلِ دیگه ی زمین
بهت حسودی می کنن؛ بهار خانوم نازنین
اینقده خاطر خواه داری؛ که بدخواهات فرارین
اما دِلایِ عاشقت؛ زمستونا بهارین
خونه تکونی می کنم؛ به خاطرِ او مَدَنیت
حالی به حالیم می کنه؛ بوی خوشِ عطرِ تَنیت



سید یاسر یزدانی

ثانیه هارو می شمُرم؛ تا لحظه ی دیدنِ تو
عیدی بده بهار خانوم، یه دلِ خوش تو سالِ نو



نیایش

پروردگار مهربان
ای خالقِ هفت آسمان
جانانِ زیبارویِ من
رفت از کنارم شادمان
دستم شده خالی از او
گریه ز چشمم بُرده سو
پیشِ غریب و آشنا
کرده مرا بی آبرو
دستم به سمتِ آسمان
دستم بگیر ای مهربان
حاجتِ روایم کن خدا
او را ز کبرش وارهان
او... او را ز کبرش وارهان



دلبر شیرین زبان

پروردگار مهربان
پشت و پناه عاشقان
باز آمد امشب از سفر
آن دلبر شیرین زبان
دست من در دست او
من مست مست از هست او
دلشادم و دلداده اش
بی هر گمان و گفتگو
دستم به سمت آسمان
شکرت خدای مهربان
حاجت روا کردی مرا
...هستم ز مهرت شادمان



مهربونم

مهربونم!!! از اینکه هستی ممنونم
دلَم قُرْصَه؛ سِرَتِ که باشه رو شونه م
تو هرچی که؛ اَزَم بخوای برام سخت نیست
حتا جون؛ اَزَم بخوای می تونم

چِشَم، بندِ موجِ موهاته
اون چِشایِ گِیراته
ناخُدایِ چِشَم

چیزی، غیرِ هُرْمِ آغوشِت
تَنَم بشه تَن پوشِت
از خدا نمی خوام

تو بگو جُز عشق
اِسْمِ رمزِ حرفام
حال و روز زیبام
چی می تونم بنارم



اینکه دوس دارم
هرجایی باشم با تو
هر کاری کنم تا تو
بمونی کنارم

بارون، به خاطرِ گلِ رویِ تو می باره
وگرنه کی زمین خوردنِ دوس داره؟
به فکرش باش

باتو، قدم زدنِ یه حالِ دیگه یی داره
!خیابون بی قدم هایِ تو بیماره
به فکرش باش

چشمام، بندِ موجِ موهاته
اون چشایِ گیراته
ناخدایِ چشمام

چیزی، غیرِ هرْمِ آغوشِت
تَنمِ بشه تَنِ پوشِت
از خدا نمی خوام

تو بگو جُزِ عشق
اسمِ رمزِ حرفامُ



حال و روز زیبام
چی می تونم بنارم
اینکه دوس دارم
هرجایی باشم با تو
هر کاری کنم تا تو
بمونی کنارم

ترانه روی ملودی نوشته شده است *



دل من

واسه تو می خونم؛ از دل دیوونم
بیا و بشین و حرف دل گوش کن
توی غم می سوزم؛ بده حال و روزم
بمون و خاموشی خونه م خاموش کن

دل من، می تپه برای چشمات
جون من فدای چشمات
یه نگاه کن زیر پات

من بی تو، نمی تونم بمونم عشقم
خیسه هر شب این دو تا چشمم
من به عشق تو اسیرم؛ دارم می میرم
هر شب تا صبح بیدارم؛ پژمرده و بیمارم
مخاله که بدون تو طاقت بیارم
حضور تو می تونه؛ غصه هام برداره
کتاب سرنوشت از نو بنگاره



عشقت تو وجودمه همیشه

بدجوری دَوونده ریشه

فکرتِ حتا تو خوابم باهامه

از سَرَم جدا نمی شه

دلَم می خواد تا جون دارم بمونم

کنارِ تو درد وُ بلات به جونم

بی تو، تک و تنهام میون تن ها

انگار زیادیه تنم تو دنیا

دلِ من، می تپه برای چشمات

جونِ من فدایِ چشمات

یه نگاه کن زیرِ پات

من بی تو، نمی تونم بمونم عشقم

خیسه هرشب این دو تا چشمم

...من به عشقِ تو اسیرم؛ دارم می میرم

.ترانه بر روی ملودی نوشته شده است *



فصل سبز

تو بهترین بهونه یی
برای پیوندِ دِلا
خوش بو ترین گُل واژه یی
توی تموم واژه ها
تو انتهای حسرت و
تلخی هر چی ماتمی
شروع ناب زندگی
واسه تموم عالمی
به شوق دیدنیت چشام
روزه ی بیداری گرفت
خواب خجالت زده کرد
ای فصل سبز پُرشگفت
باغم نمی سازی بهار
با شادی دمسازی بهار
قشنگیای دنیارو
تویی که می سازی بهار



با شبِ چارشنبه سوری
بازم به پیشوازت میام
زردیم می سپرم به باد
!سرخیم از خدا می خوام

رختِ چروکِ کهنه رو
از تنِ ذهنم می کنم
تا سفره‌ی هفت سینت
بچینی رو خاکِ تنم

امید و آرزومه که
یه سال رویایی باشه
خدا رویِ زندگیمون
بارونِ رحمتِ بیاشه

با غم نمی سازی بهار
با شادی دمسازی بهار
قشنگیای دنیارو
تویی که می سازی بهار



جون دلم

مجنونم، نمی تونم بمونم بی تو
تویی وردِ زبونم
می ترسم بی عشق، از این دنیایِ اجباری
بمونی منم همونی می شم که تو دوست داری

من عاشقِ تو ام جونِ دلم
نباشی داغونه دلم
تویی همه دار و ندارم
تموم قلبِ من مال توئه
بسته به احوالِ توئه
حالی که هر ثانیه دارم

آرزویِ دلمی
سر به راه شو یه کمی
دل تویِ دلم نیست
غیرِ بوسیدنِ تو
دم به دم دیدنِ تو
دیگه هوایی تو سرم نیست



من عاشقِ تو اَمِ جونِ دلم
نباشی داغونه دلم
تویی همه دار و ندارم
تموم قلبِ من مال توئه
بسته به احوالِ توئه
حالی که هر ثانیه دارم

ترانه بر روی ملودی نوشته شده است *



خودت میدونی

خودت تموم حرفام می دونی
نگفته پیداست از میون چشمام
خودم می خوام بگم "دوست دارم" رو
اما یه قفلِ کهنه هست رو لبهام
طعنه به چشمای ترم می زنه
خنده ی پرمعنی زیبای تو
طعنه بزن؛ طعنه بزن؛ تشنه ام
تشنه ی لبخندِ فریبای تو
خودت می دونی که شدم گرفتار
اما نمیاری به روی ماهت
فکر و خیالت شب و روز باهامه
قسم به اون دو چشمون سیاهت
خودت تموم حرفام می دونی
من چی بگم که حرف تازه باشه



سید یاسر یزدانی

نذار که "آرزویِ دَرَجِ نَامِتِ
رویِ تَنِ شناسنامَمَ" فَنَاشَه



چراغ قرمزها

دور می شوی و یکی منتظر است
صبر کن، نرو که چشمهایم به در است
صبر کن، بمان به قدر یک جمله
که با تمام عمرم برابر است
خیره می مانی و هیچ نمی دانی
ماتِ حالتِ نگاهت شده ام
بی قرار رفتنی، نمی خوانی
بی قرار بوسه هایت شده ام
سرِ چهار راهِ آن خیابانی
که یه راهش به سمتِ دیوار است
پشتِ آن دیوارِ قایمکی
بوسه گاهی همیشه بیدار است
رد شو از تمام چراغ قرمزها
رد شو و بیا جریمه اش با من



برسان زودتر فقط خود را
خلوتی کن تو لحظه یی با من

تازه کن غنچه ی لبانت را
مثل پیچک بیچ بر تن من
غرق کن بدنم را در آغوش
بزن آتش به چین دامن من

چه جنونی بدون تو دارم
که زمین و زمان پُر از ترس است
که تمامن تمام می شوم بی تو
می روی ولی به سوی او سرمست
می روی؛ دور می شوی؛ نمی دانی
دردِ عاشقی چه بددردی ست
خیره می مانم و نمی مانی
جانِ دلبر! تو که خیالت نیست
...جانِ دلبر! تو که خیالت نیست

سرایندگان: یاسر یزدانی _ سولماز میرانی



نسل نور

چه خوش سر و زبونی، چه پاک و مهربونی
تو قدرِ عشقِ بهتر، از هر کسی می دونی
تو شهری که سایه ی؛ خواب همه رو گرفته
چشات واسم حدیثِ شب زنده داری گفته
تو تنها شادی هستی، که غصه رو می شناسی
اما برای غصه، یه فردِ ناشناسی
یه کشتیِ نجاتی، تو دریایِ غصه ها
خالقِ آرامشی، تو سختیِ لحظه ها
میونِ هر هیاهو، صبور و بی صدایی
برایِ خوابی شیرین، تو بهترین لالایی
تو معنیِ درست، تمومِ خوبیایی
واسه نفس کشیدن، تو بهترین هوایی
تو از شبا فراری، شبا از تو فراری
از نسلِ نور و امید، تو موندی یادگاری



میدونم یه روزی به تو میرسم

گِله می کنی از زمین و زَمون
گِره های کورِ توی بختِ مون
تو حق داری اما یه کم صبر کن
تموم می شه روزای سَرسختِ مون
می دونم یه شب روی یاسِ تَتِیت
رو یک تختِ رویایی سُر می خورم
به غیر از تو و نازِ چشمایِ تو
از هر چی تو دنیاست دل می بُرم
به این لحظه یِ پر ستاره قسم
می دونم یه روزی به تو می رسم
می دونم تموم می شه این انتظار
می دونم تموم می شه این فاصله
کمی حوصله کن، عزیزِ دلم
کمی حوصله کن، گِله بی گِله



نخور غصه یِ دوری و بی کسی
یه روز من به تو، تو به من می رسی
دوتامون می شیم، غرقِ آغوشِ هم
تموم می شه تشویش و دلواپسی
به این لحظه یِ پُرسِتاره قسم
می دونم یه روزی به تو می رسم
به این لحظه یِ پُرسِتاره قسم
می دونم یه روزی به تو می رسم



رفیق نیمه راه

از بهار و خاطرات؛ چیزی جز خزونِ بی‌آمون نمونده
بی‌وفایت، مَهرِ سنگینِ جداییِ رو، تو قلبِ من کوبونده
مات و مبهوتم و از بَغضِ کُشندهِ نفسم تنگ
حیف از اون عمر و جَوونی، که گذاشتم پایِ تو تندیسِ دِلِ سَنگ
تو چه فکرِ که نبودم؛ برای فردایِ با هم
نقشه‌هام نقشِ بر آب شد؛ ای رفیقِ نیمه‌راهم
تو برو هر جا که می‌خوای؛ پی‌آشیونِ دیگه
...روی بومِ دیگه بپر؛ جلدِ آب و دونِ دیگه
اما خُب چرخِ زَمونه؛ همیشه همسازِ تو نیست
بر می‌گردن به تو یک روز؛ اشکایِ این چشمایِ خیس
اشکایی که دونه دونه؛ تو رو بدرقه می‌کردن
...با من و دلِ شکستم؛ نمی‌دونی که چه کردن
یه خزونیَم یه روزی؛ به بهارِ تو می‌ریزه
زرد و خشک می‌شن بهار و، خاطراتِ ریزه ریزه
...زرد و خشک می‌شن بهار و، خاطراتِ ریزه ریزه



تکرار من تویی

تکرار من تویی، هربار تو منم
تو کعبه ی منی، پرگار تو منم
جانم به لب رسید، از درد دوریت
درمان دردمی، بیمار تو منم
صد باره هم اگر، از من کنی حذر
آیم به کوی تو، ناچار تو منم
در جستجوی تو، آواره ام هنوز
مشتاق لحظه ی، دیدار تو منم
گر تیغ مست شب، بر من کند نظر
مغلوب من شود؛ بیدار تو منم
پیوسته در دلم، سودای تو به پاست
واگویه می کنم، ناچار تو منم
اصرار من تویی، انکار تو منم
دلخوش به لحظه ی، اقرار تو منم



سید یاسر یزدانی

تکرارِ من تویی، هربارِ تو منم
تو کعبه یِ منی، پرگارِ تو منم
...تو کعبه یِ منی پرگارِ تو منم



گلبانو

میونِ باغِ دنیا، چه گُلها که ندیدم
ولی زِ خارِ هر گُل، چه رَنجا نکشیدم
وقتی که زار و خسته، دل از همه بریدم
در اوجِ ناامیدی، به گُل بانو رسیدم

گُل بانو، گُل بانو، گُل بانو چه زیباست
چَشمانِ گیرایش، دریچه یی به رویاست
گُل بانو، گُل بانو، گُل بانو چه زیباست
امواجِ موهایش شبیه موجِ دریاست

پر از عطوفت و مهر، شبیه مهرِ مادر
کسی به غیر از آن گُل، مرا نکرده باور
شمیم پاکِ مهرش، منِ مرا ستانده
شده تمامِ من، او! دگر منی نمانده

گُل بانو، گُل بانو، گُل بانو چه زیباست
چَشمانِ گیرایش، دریچه یی به رویاست
گُل بانو، گُل بانو، گُل بانو چه زیباست
هر لحظه آغوش اش، برای من مَهیاست



سپیده

قصه به آخر نرسیده
هنوز یه عُمر راس تا سپیده
چشماتُ وا کن تا ببینی
که شب برات نقشه کشیده

خیال نکن بازی تمومه
نگو که خوشبختی پهلومه
خوابُ بگیر از دوتا چشمات
که خوابیدن واسه ت حَرومه

نذار که شب زندونِ این تن باشه
باید بمیره دنیا روشن باشه
عادت نده دلت رو به سیاهی
بذار چشات دنبالِ روزن باشه
یه راه پُریچ و خمه پیشِ پات
باید بری تا بررسی به رویات



سید یاسر یزدانی

همون جایی که آرزوشُ داری
بگیری خورشید خانومُ تو دستات



انتشار درد

با من از انتشارِ درد بگو
از پلاک های زوج و فرد بگو
از تب تُندی که زود می خوابه
از ریش دارانِ شبیهِ مرد بگو
از شبِ جُنُب شدنِ پروانه
در سحرگاهِ خودفراموشی
از اشک های چکیده بر بدنِ
نیمه جان و هلاکِ این گوشی
تو بگو از عروسِ بی داماد
نعره های بلندِ بی فریاد
از تمامِ سهامدارانِ
...سفره های وسیعِ حزبِ باد



بیداد یک خاطره

بیدادِ یک خاطره؛ تنم رو شعله ور کرد
یه بار دیگه خیالم؛ به اون روزا سفر کرد
روزایی که چشمم به ساعت می دوختم
به خاطرِ یه لحظه، عمرم می فروختم
اون لحظه یک نگاه بود، اما بزرگ و زیبا
به همه چی می آرزید؛ حتا تموم دنیا
تجربه ی یه عشق بود؛ برای اولین بار
اون روزا واسه ی من؛ هرگز همیشه تکرار
دلَم پُر از تَب می شد؛ با دیدنِ اون عزیز
ثانیه های بی اون، با من بودن در ستیز
باید بهش می گفتم؛ قصه ی عاشقیم
تا که من بشناسه؛ حس کُنه سادگیم
هر دفعه خواستم بگم؛ چشاش لبام بستن
درست سر بزنگاه، صدام می شکستن



سید یاسر یزدانی

حرفا همه نگفته؛ میونِ سینه جا موند
چشاش توی دلِ من قطره یِ حسرتِ چکوند
به جای اون نصیبم؛ افسوس و حسرتش شد
یکی دیگه جای من سایه یِ رو سرش شد
یه خاطره شد برام؛ یه زخمِ کهنه رو دل
با دیدنش هر دفعه غصه می شینه تو دل

...



خوش خیال

از اون روزی که عشقت
تو قلبم زد جَوونه
گفتم به خودم که؛
این دیگه همونه
همونی که یه عُمری
تو بودی چشم به راهش
حالا که روپروته
دلُ بزن به نامش
توی چه حالی بودم
ز غصه خالی بودم
می گفتم موندگاری
چه خوش خیالی بودم
شدی صاحبِ این دل
دلَم شد خونه ی تو
من از خودم گذشتم
شدم دیوونه ی تو



چه نقشه ها کشیدم

برای فرداها مومن

یه لحظه هم نیومد

به فکرم، بری آسون

توی چه حالی بودم

ز غصه خالی بودم

می گفتم موندگاری

چه خوش خیالی بودم

اما تو نبودی

اونی که فک می کردم

دلّم خالی کردی

نگفتی دوره گردم

پای خرابه ی دل

نشستم به نظاره

برای ساختنیش نیست

یه فرصت دوباره

توی چه حالی بودم

ز غصه خالی بودم



سید یاسر یزدانی

می گفتم موندِ گاری
چه خوش خیالی بودم



کلید رهایی

کی بود صِدامُ از من، گرفت و بی صِدام کرد
بدونِ گفتنِ یک، خدافظی رهام کرد
کی بود که وقتِ رفتن؛ دریایِ اشکامُ دید
اما به اشکایِ من، بلندبلند می خندید
کی بود که پشتِ پا زد؛ به عهد و پیمونِ مون
عهدی که بسته بودیم؛ واسه همه عُمرون
دروغِ کی آتیش زد؛ به خرمنِ باورم
"کی بود که می گفت به من؛ "از همه عاشق ترم
اسمِ قشنگِ کی بود که معنیِ سحر داشت
اما دلِ سیاهش، منُ تو شبِ جا گذاشت
دستِ کی مثلِ تبر، ضربه به پیکرم زد
یادگاری بهم داد؛ یه دنیا اندوه و درد
تمومِ این ستم ها از تو به من رسیده
واسه رهایی از درد، مردنِ برام کلیده



کی بود تا وقتی بودی؛ همسفره ی غمت بود
با گریه هات صمیمی؛ همیشه همدمت بود
کی بود هوای عشق همیشه تو سرش داشت
تو رو وفادار می دید؛ همیشه باورت داشت
کی بود که لحظه هاش پیشکش لحظه هات کرد
برای تو کم نداشت؛ هر کار تونست برات کرد
سینه ی کی سپر شد؛ روبروی تیر غم
کی بود که سنگرت شد؛ میون اون جهنم
کی بود که آینه ها رو، به خاطر تو شکست
می خواس تو آینه اش بشی؛ به دیدن تو نشست
کی بود قلندرانه، با دوتا دست خالی
به جنگ غصه هات رفت؛ بدون هیچ سوالی
این همه مهربونی، از من به تو رسیده
واسه رهایی از درد؛ مردن برام کلیده

...



شکست بی شکست

خونه هست؛ همخونه نیست
خونه جز غمخونه نیست
از نشاط و زندگی
اینجا هیچ نشونه نیست
"رفتنت مرگِ منه"
رفتنت حقِّ منه
دیگه من خوب می دونم
کی بهم زخم می زنه
"دردم از خودِ منه"
منی "که یه دشمنه"
منی "که راضی نبود"
از تنم دل بکنه
"اما رفتنتِ من"
ساده در تنم شکست
من بُریدم از غرور
من شکستم بی شکست



رَفْتَنِتِ دَرْدُمُ كُشْتِ
نِخَوْتُ اَزَمُ كَرَفْتِ
رُوحَهُ چِه تازِه كَرْدِ
اِین شَكْسَتِ پُر شِگَفْتِ

بِیا اِین عِمَارَتِ
تازِه رُو دَر مَن بَبِینِ
وَاسِه اَغَاذِ خُودِمِ
تُورُو كَم دَارَمِ هَمِینِ

...



چشم به راه

هزار ساله نشستم چشم به راهت
که شاید باز ببینم روی ماهت
دیگه سویی نمونده واسه چشمام
الاهی که خدا پشت و پناهِت
همه ی دلواپسی هام واسه توست
لحظه های بی کسی هام واسه توست
تو وجودت گرمی وجودمه
حتا فال شب یلدام واسه توست
من که به دیوونگی شهره ی شهرم
!جُز تو که عشق منی با همه قهرم
نمی دارم دست هیچ غریبه یی
جای تو بذاره زخم دل مرهم
هزار ساله نشستم چشم به راهت
که شاید باز ببینم روی ماهت
دیگه سویی نمونده واسه چشمام
الاهی که خدا پشت و پناهِت



تو نیستی زندگی‌گیم بی تو چه تلخه
داره دورِ سرم دنیا می چرخه
شب و روزم یکی شد پس کجایی
تو وعده کرده بودی؛ رودِ کرخه
حالا عمری از اون لحظه گذشته
یه شاخه گل تو دستام واسه دیدار
میام هر روز سرِ قرار و نیستی
ولی من هستم هر لحظه امیدوار
هزار ساله نشستم چشم به راهت
که شاید باز ببینم روی ماهت
دیگه سویی نمونده واسه چشمام
الاهی که خدا پشت و پناهت

پی نوشت: این ترانه بر پایه ی رویدادی واقعی ست

پسری بلندبالا؛ مردصفت؛ دریادل و دلیر که آهنگِ رفتن به جنگ (هشت
...ساله) ساز می کند

قبل از اعزام، به نامزد اش که برای بدرقه اش رفته، قول می دهد
نخستین دیدارِ شان پس از بازگشت در کنار رود کرخه باشد؛ همان جا
...که برای نخستین بار یکدیگر را دیده و زلال حیات را در هم یافته بودند



سید یاسر یزدانی

حال پس از گذشت سالیان، دخترکِ دیروز که دیگر زنی میانسال ست،
...هر روز و هنوز، با شاخه گلی در دست بر سر قرار حاضر می شود؛ اما

...



بسه دیگه التماس

بالا تر از سیاهی، رنگی مگه تو دنیاس
طاقتِ دل سر او مد؛ از این همه تمنا
(!فک می کنی کی هستی؟ مثل تو صدتا صدتاس (عُمرن
می گم که خوب بدونی؛ بسه دیگه التماس
چقد تمنا کردم؛ مینت کشیدم
دل سنگ سوزوندم؛ مهر تو رو ندیدم
با دستای پُر از گل؛ پیش تو می رسیدم
گرم محبت بودم؛ سردی ازت می دیدم
دوست دارم " عروسِ تمومِ صُحبتام بود "
تو صبح و ظهر و عصر و؛ حتا توی شبام بود
هر جا که بودی اسمت؛ وردِ زبون من بود
هر گوشه توی خلوت؛ واسه ت ترانه می خوند
آتیش زده غرورت؛ به باغِ آشنایی
...دیگه برام نمونده؛ راهی به جز جدایی



سید یاسر یزدانی

با اینکه خوب می دونم؛ سخته برام جدایی
اما بازم می‌رزه؛ به صدتا بی وفایی

...



به تو می بالم

من به تو می بالم
به تو و این عشقم
به دلی که دوره
از تب و تابِ غم
به همین حالی که
حالمُ سرخوش کرد
پر کشید از دنیا
روزگارِ پُردرد
بی نیاز از رویام
بی خیالِ دنیا
وقتی تو آغوشت
غرقِ عشق و رویام

با تو خوشبخت ترین آدمِ دنیا
با تو خوشبخت ترین آدمِ دنیا



نگیر این حالِ خوش؛ حتا یک لحظه اَزم
نَدا (نذار) باز دوباره من به اون روزا برگردم
بذار عشقِ ما دو تا راهیِ قصه ها بشه
هر کی این قصه رو خونند؛ رو غصه هاش خط بکشه

من به تو می بآلم
به تو و این عشقم
به دلی که دوره
از تب و تابِ غم
به همین حالی که
حالمُ سرخوش کرد
پر کشید از دنیا
روزگارِ پُردرد

ترانه بر روی ملودی نوشته شده است *



سرنوشت

سرنوشت رقم زده برای ما
دور بمونیم تا ابد از همدیگه
نبینیم روی خوشی تو زندگی
مرگ لحظه ها این به من می گه

یه روزی میاد که روز رفتنه
روز دل بُریدن جون از تنه
یه دل سیر ندیدیم همدیگه رو
ترس اون روز تا همیشه با منه

هیچ تصویری به جز تو، توی ذهنم نمیاد
آسمون قلب من خورشید چشمات می خواد
شبنم داغ چشم؛ خشکیده روی گونه هام
ندارم یه روز خوش؛ همه ش مِثِ دیوونه هام

کاش می شد؛ اما نشد؛ فاصله هارو کم کنیم
چشامون زیر بارون، فرش راه هم کنیم
دلامون که مثل شمع؛ می سوزن از دوری هم
واسه شون به دور هم پروانه ها رو جم (جمع) کنیم



دلَم میخواد

بیا بذار دست تو، دَسْتایِ من
تویی رویایِ من
همه دنیایِ من
عشقِ بی همتایِ من
خیال نکن بی تو
حالمِ خوبه
روزگارمِ خوبه
داره رنجِ دوریت، به دلَم می کوبه
دلَم می خواد پیشِ تو بمونم
شب تا سحر سَر بذارِ رو شونه م
بهت بگم که چقدر می خوامت
دوست دارم، شدم اسیر و رامت
دیگه بسه، غمِ دوری
طاقتم طاق شد
واسه قُرصِ روی ماهیت
دل چه مشتاق شد



لحظه های، بی تو بودن

چه دلآزارن

دستِ من نیست

دو تا چشمام، بی تو می بارن

دلَم می خواد پیشِ تو بمونم

شب تا سحر سَر بذاری رو شونم

بهت بگم که چقدر می خوامت

دوست دارم، شدم اسیر و رامت

.ترانه بر روی ملودی نوشته شده است*

...



چتر

لحظه یی که بارونِ غَم
از آسِمونِ غَم می آد
دستایِ تو مثلِ یه چتر؛
رویِ سَر و تَنَم می آد
چترِ تو فرصتِ نمی ده
بارونِ غَم خیسَم کنه
لَبَم داره بُلند بُلند؛
به غُصه خنده می کنه

تا وقتی رو سَرِ مَنی
غُصه ها مغلوبِ مَنن
آرزوی بُردنَم؛
به گورِ روِیا می بَرَن
قُرْصه دلم به وسعتِ
چتری که رویِ سَرَمه
دستایِ پُر سِخاوتِ
دنیایِ لطف و کَرَمه



همیشه رو سَرَم بمون
که جون پناهی تو بَرَام
نذار به دستِ کینه ی؛
غُصه ها از پا دَر بیام

سِخاوتت غرورمه
تمام هست و بودمه
فرشته ی نجاتِ من؛
فرشته نیست یه آدمه

...



زندگی کن با من

زندگی کن با من
تو دلِ خاکستر
در شبِ بی روزن
!!! بی کلاهی بر سر

زندگی کن با من
روی تلی از آب
پیش از این پوچ پوچ
بعد هم خواب خواب

زندگی کن با من
با دو چشمِ حسرت
با دو دستِ خالی
با هوایِ غربت

سخت باش چون پولاد
سفت همچون آهن
دل به بیگانه مده
زندگی کن با من



سید یاسر یزدانی

زندگی کن با من
...زندگی کن با من



خسته از ...

خسته از آدَمایِ دوزاری
از تحملِ کَرَدَنایِ اجباری
گله از پایِ که مَرَدِ رفتن نیست
.....خسته از این همه خودآزاری



ناکام

احساسِ پاک و نَابِمُ
بُردی به بادِ تاراجِ فنا
رفتی که از یادم بره
چی بوده اصلِ ماجرا ؟؟؟!!
افسوس و صد افسوس از این
اندیشه ی پوچ و تُهی
قولِ شرف می دم بهت
... ناکام این حُقه تویی

...



ما فوق تصور

بی تو پای رفتن از ادامه وا می ماند
در سرم تا به ابد یاد تو جا می ماند
در دلم یک غمِ ما فوقِ تصور جاری ست
... ماتم آندوده؛ شب آلوده مرا می خواند

...



لاک غلط گیر

اویی که با خود برده است؛

لاکِ غلط گیرِ مرا

تا اینکه بی پایان کند؛

نحسی تقدیرِ مرا

بی وقفه می خندد به من؛

!!! در محضَرِ بیگانگان

باشد همو روزی شود

... اسبابِ عیشِ دیگران

...



غمی جاودانی

ندیدم رنگِ شادی در این زندگانی
به قلبم نشسته؛ غمی جاودانی
تو یک دورِ باطل؛ تو یک راهِ واهی
در افسوس و حسرت؛ گذشته جوانی

سراسر همه عمر پی عشق دویدم
ولیکن ندیدم!!! به پوچی رسیدم
همه شکلِ انسان؛ ولی اهرمنِ خو
... همه دل سپرده؛ ولی منفعت جو

ندارم به یاد؛ خوبی از این نمونه
چه بهتر آرزوی چیزی یادم نمونه
من و بغضِ هر شب؛ یه جا کُنْجِ خونه
یه آکوردِ پُرسوز؛ رو سازم رَوونه

...



کلاغ پر

نازک تر از گل مگه من چی گفتم؟
که اون همه یاوه اَزت شِنُفتم
چشماتُ بستی رویِ مهربونیم
کم شده از من، طاقت وُ صبوریم
هر جوری که خوبی بهت می کنم
اما تَهش بازم بدی می بینم
اینهمه بی وفایی آخر چرا؟!
نمی دونم از کی جواب بگیرم
بگو؛ اگه دلت باهام نیست بگو
حتا با یک اشاره؛ بی گفتگو
بسه دیگه بازی بَرام دَر نیار
تمومِ حرفاتُ بزن مو به مو
بگم بی رودرواسی اینُ بهت
!!! که دیگه حال و حوصله ندارم



اگه نمی خوام من زودتر بگو
تا واسه همیشه از اینجا برم
دلم همه کارات از بر شده
اونم دیگه عین تو خودسر شده
بس که ازت بازی تازه دیده
...عاشق بازی کلاغ پر شده
بگو؛ اگه دلت باهام نیست بگو
حتا با یک اشاره؛ بی گفتگو
بسه دیگه بازی برام در نیار
تموم حرفات بزن مو به مو

...



صنم خانوم

صنم خانوم خدا نگهدارِ تون
رفتی از این دنیایِ نامهربون
دیدم که دنیا جایی موندنی نیست
ترانه‌ی عاشقیِ خوندنی نیست
دیدم نمی‌شه از ستاره رَد شد
جلو تموم بی بهارا سَد شد
دیدم که آدما وفا ندارن
رفیقِ نیمه ران و پا ندارن
دیدم ندیده‌ها و دیده‌ها رو
سیاهیِ شب؛ سپیده‌ها رو
نشستی یک عمر پایِ عشقِ رفته‌ت
شکستی از آندوه و آه و حسرت
نداشتی تو دل^۰ آرزوی فردا
چشماتُ بستی رو تموم دنیا



دنیارو بی عشق نمی خواستی بانو
سوختی ولی هرگز نساختی بانو
خُدا خُدا می کردی واسه رفتن
همه ش دعا می کردی واسه رفتن
نداشتی تو دِلت هوایِ موندن
صنم خانوم سفر بخیر؛ بی خطر
برو از اینجا به یه جایِ بهتر
تنِ شکسته از غمُ رها کن
روحِت بردار و از اینجا ببر
...صنم خانوم خدا نگهدارِتون

پ.ن ۱: "صنم" نام پیربانویی ست که در روزگار جوانی دل در گرو
عشقی نافرجام می بندد و با وجود آرزومندانِ طاق و جفت اش؛ عمر
گرامی را یگه و تنها با خاطره های آن عشق به آخر می رساند و زندگی
را بدرود می گوید.

...پ.ن ۲: کاش هیچ "صنمی" از صنم اش دور نماند

...



انگاری

انگاری کم کم دارم عشقتُ از یاد می برم
به جَوونی مون قسم دیگه باهات نمی پرم
قصه ی عشقِ دو دلداده به آخر رسیده
به چی خوش باشه دلم؟ که از تو خیری ندیده
اون روزای اولِ یادِت میاد؟
روزایی که زود گذشت و رفت به باد
که همه ش خیره به چشموئم بودی
روز و شب پشتِ درِ خونه م بودی
که می گفتی: همه ش از خدا می خوام؛
...که فقط تو رو نگه داره برام
چی شده تازگیا بهم محل نمی داری؟
!!برای ندیدنم هر بار بهونه میاری
می دونم یکی دیگه پاش و سَطَه
فک نکن بی خبرم؛ که طرزِ فِکرت غلطه



سید یاسر یزدانی

برو؛ اما خوب بدون، تو از دلم رفتی دیگه
تو واسم غریبه یی؛ این داره دلم می گه
با یه آدم ° دم دستی؛ زدی قلبم شکستی
با زبون بی زبونی؛ از من و دلم گذشتی
برو خوش باش و بغل کن؛ تو مس آرزوهات
...که از اولم نداشتی؛ تو لیاقت طلا رو



بنویس بانو

ا بنویس بانو؛ بنویس از ترانه شدن
از دو دور افتاده؛ که اسیرِ زمانه شدن
بنویس شیرینم؛ تو را به جانِ فرهادت
که بیشتر شود قلمت بر این زخمِ کهن

بنویس باز از آن چکامه های بی وزنت
که معلق است میانِ جانِ من
از دلم تا که میهمانِ این دنیا
که ندارد خیالِ کوچیدن

بنویس بانو؛ بنویس از پریشانی
مرغِ بی آواز؛ از رهایی چه می دانی...؟!؟

بنویس و افشا کن این مفاهمه را
مثل حلاج باش، بانوی بارانی

آی از آن حسرتِ هماغوشی
وای از این ناله های خاموشی
بنویس از این وردِ شیطانی
مثل حلاج باش، بانوی بارانی



من سرم در طنابِ یک دار است
می کَنم جان ولی نمی میرم
دست و پا می زنم به جان کندن
صد دهان تُف! به روی تقدیرم
من و تو هیچ، "ما" شدن را ندانستیم
هر لغت نامه شد دَری به گمراهی
هر چه دل بیش، "ما" را ز ما طلب می کرد
می کشیدیم به دل کشیده تر آهی

...



سید یاسر یزدانی

پایان کتاب

www.sherzar.ir